



آرزوی بازگشت

در

شعر امروز فلسطین

خالد سلیمان / پوران حجت انصاری و علیرضا نادری

۶۰ سال است که فلسطینی از فلسطین رانده شده است و این سرزمین به زور سر نیزه و کشتار و تخریب و تبعید هر روزه توسط اشغالگران صهیونیست در میان رعب و وحشت اداره می شود. نسل هایی از فلسطینی ها در آرزوی بازگشت به زادبوم خویش در اقصی نقاط جهان در رنج و محرومیت تن به گور سپرده اند اما همچنان شعله امید برای نسل های بعدی روشن مانده است. نقش شاعران فلسطینی در زنده نگه داشتن امید در دل کودکان، نوجوانان و جوانان و به طور کلی مردان و زنان این سرزمین مقدس نظیر ندارد. آنان با کلمه و واژه های ناب، پر معنی، حماسی و سرشار از امید به فردا، دلبستگی به وطن مادری را بر لب ها شکوفای می کنند و ریشه آن را در اعماق وجدان فلسطینی در آوارگی و تبعید عمیق می بخشند و بدین ترتیب، عرصه را بر دشمن تنگ می کنند. شاعران فلسطینی هر یک و در هر کجا که زندگی می کنند، روز را به نام فلسطین آغاز می کنند و شب ها به یاد آن، سر بر بستر می گذارند و در رؤیا نیز به نقطه نقطه این دیار سفر می کنند و همه دستاوردهای خویش را به مخاطبان خود نیز منتقل می کنند. و هر دوره، بدین مجاهده سنگین خویش، گرمای تازه ای می بخشند. در نوشتار ذیل، گوشه هایی از این رویکرد در آثار شاعران فلسطینی نموده می شود. جریانی که از سال ۱۹۴۸ م. آغاز شده است و همچنان با حرارت ادامه دارد.

آن چنین موضوعی گنجانده نشده باشد. جبرا ابراهیم جبرا از شاعرانی است که در بیت اللحم به دنیا آمده و بعد از سال ۱۹۴۸ در عراق مستقر شده است. او در جهان به داستان نویس، شاعر و منتقد معروف است و از نظر مادی فقر را درک نکرده و یا در چادر، به صورت پناهنده زندگی نکرده است اما در همان زمان او این احساس خود را پنهان نکرده که از زمان ترک فلسطین در تبعید به سر می برد (۳). در شعر بیابان های تبعید که در ۱۹۵۳ سروده، زندگی اش را بیرون از مرزهای فلسطین چون زندگی یک تبعیدی در بیابان ها می بیند کسی که چشمانش از خاک و شبنم یخ زده پر است: (۴)

«در بیابان های تبعید بهار پشت بهار بر ما می گذرد.

ما با عشق مان چه می خواهیم بکنیم

وقتی که چشمان ما پر از خاک و شبنم یخ زده

است.»

شاعر از آن پس به خاطر از دست رفتن سرزمین خود ناله می کند که چگونه بی او، برای تمام اعراب فلسطینی زندگی مصیبت بار شده است. و آنها آواره در تبعید از جایی به جای دیگر می روند:

آی أرضنا.

اذکرینا الآن مطوفین

بین أشواک القفار

مطوفین فی صم الجبال،

اذکرینا الآن فی

هوج المدائن عبر البوادی و البحار

اذکرینا و ملء الأعین منا

غبار لاینجلی من سرعة الحبل والترحال

«ای سرزمین ما!

اشتیاق فلسطینی ها به بازگشت هستند، مردمانی که باورشان این است که سرزمین متعلق به آنها جنبه سیاسی و مادی صرف ندارد.

این نخستین و کهن ترین خواسته روحی عمیق است که به خصوص در آنهایی دیده می شود که به صورت پناهنده در یک خیمه یا یک جای راحت زندگی می کنند. در حقیقت هر عرب فلسطینی که بعد از ۱۹۴۸ در عمان، دمشق، بیروت، قاهره، بغداد یا هر جای دیگری زندگی می کند در هیچ زمانی نمی تواند درباره خود و تصویری غیر از بیگانه یا غریبه داشته باشد.

هرگونه اظهاری با این مضمون که پناهندگان فلسطینی در دیگر کشورهای عربی شاد و راحت زندگی می کنند، طرح توطئه آمیز غرب، یا سیاستمداران است و دروغی است درباره احساس خالصانه فلسطینی ها.

وقتی که اشعار بعد از دهه ۵۰ فلسطینی ها را مطالعه می کنیم، به ندرت شعری پیدا می کنیم که در

در پایان سال شوم و پرانده ۱۹۴۸ م. که بزرگترین شکست در تاریخ ملت فلسطین رخ داد، کره زمین در چشم فلسطینی های عرب دو قسمت شد: زندان و تبعید.

زندان تمام سرزمین هایی بود که زیر پرچم اسرائیل بودند و تبعیدگاه همه سرزمین های دیگر (۱).

این بخشی از شعر یک شاعر فلسطینی به نام یوسف ال خطیب است که در سال ۱۹۶۸ م. در یک مجموعه نقد اشعار شاعران عرب که از ۱۹۴۸ م. تحت اشغال اسرائیل می زیستند، چاپ شده است.

بعضی از نویسندگان و سیاستمداران حرفه ای تعجب می کنند که چرا اعراب فلسطینی نمی توانند در جهان پهناور عرب مستقر شوند و خودشان را به از دست دادن فلسطین راضی کنند (۲). در جواب باید بگوییم که این نویسندگان، عنصر انسانی را در تراژدی فلسطین درک نمی کنند و بی خبر از

اکنون بیادمان آر،

آواره در میان خارهای بیابان،

آواره در کوههای سنگی

اکنون بیادمان آر.

در شهرهای پر آشوب،

در کنار بیابان‌ها و اقیانوس‌ها،

ما را با چشمانی پر از خاک بیاد آر

که هرگز در آواره‌گی بی‌وقفه مان

گرد از روی آن پاک نشده است»

محمود سلیم‌ال‌حوت که در یافا به دنیا آمده و از دانشگاه آمریکایی بیروت، فارغ‌التحصیل شده. در شعر بلند خود به نام «یک فلسطینی گمشده در سرزمین‌های دور» وضعیت خود را شرح می‌دهد و بهشت گمشده‌اش را مخاطب قرار می‌دهد و پناهندگانی چون خود را که از کشوری به کشور دیگر سرگردان هستند می‌خواند و می‌گوید: (۵)

ما ضقت یوما بنا یا جنة فقدت

فکیف غصت بنا آفاق أقطار

یا ویح شعک آحادا ممزقة

من تحت کل خفوق النور سیار

«ای بهشت گمشده برای ما تو هرگز چنین کوچک

نبودی.

چنین کوچک که کشورهای بزرگ هستند.

وای بر مردم دو نیمه شده تو،

که آواره زیر هر ستاره زندگی می‌کنند» (۶)

از شاعر فلسطینی به نام هارون هاشم رشید، اشعاری منتشر شده که همین احساس در آن دیده می‌شود. اشعاری برگزیده از این مجموعه به نام «تا زمانی که مردم ما به سرزمین‌شان برگردند» شاهدی بر مدعای ماست. این اشعار شدت افسردگی و بدبینی فلسطینی‌ها را نسبت به زندگی در تبعیدشان باز می‌گوید.

ضربنا فی مناه القفر لانور ولا أمل

و سرنافی مهب الريح والاعصار متصل

حملنا فوق ما قد تحمل الدنيا و تحتمل

ولکن طالت الغيبة حتی اسودت السبل

«ما پرسه زنان از سرزمین‌های لم‌یزرع بی نام

گذشتیم.

بی نور، بی هیچ برقی از امید.

ما از طوفان‌ها می‌گذریم وقتی که طوفان‌ها در نهایت سرعت خویشند.

تحمل ما از طاقت تمامی مردم دنیا بیشتر است. و اکنون سراسر افق آینده ما سیاه به نظر

می‌رسد.» (۷)

نشانی دیگر از این احساس در شعر شاعر معروف دیگر بنام سائق (۱۹۳۲-۷۱) وجود دارد. شاعری که در میان انگلیسی‌زبان‌ها بیشتر از دیگر شاعران فلسطینی شهرت دارد. آرزوی بازگشت به سرزمین مادری یکی از سه موضوع غالب در شعر اوست،

«پاهای من پینه بسته است و بی خانمانی مرا خسته کرده است.

نقش صندلی‌های پارک روی دنده‌های من است. گزمه‌ها مرا دنبال می‌کنند، با نگاهی مظنون.

من خودم را از جایی به جای دیگر می‌کشانم. چاره‌ام تنها خاطرات روزهای من در وطن است.

دیروز، تنها دیروز از آن من بوده است. من هر روز عصر منتظرم که دوباره رؤیای اقامت در

سرزمینم به سراغم آید» (۹)

بسیاری از شاعران فلسطینی هم در کشورهای حاشیه خلیج فارس مکانی برای زیستن یافتند و می‌توانیم بگوییم حداقل از نظر مادی چنین است. اما اشعارشان همچنان سرشار از «خودبیگانگی» و «از دست دادن هویت» است.

حسن‌ال‌نجمی وقتی که در قطر زندگی می‌کند شعری به نام «آوازی بسوی جنوب» (۱۰) می‌سراید

(۱۹۶۰). در این شعر این‌حس دیده می‌شود که

تمامی کشورهای دنیا از سایه پناهندگان فلسطینی به تنگ آمده و آرزو دارند آنجا را ترک کنند:

سئمتک یا شعبی العواصم والقری

رکتکتک یا أنت الدروب

عبتا نظوف فی الصحار

«ای ملت من،

تمام کشورها از وجود شما خسته شده‌اند.

جاده‌ها به رویتان بسته است

و ما یهوده در بیابان‌ها سرگردانیم.»

شاعری دیگر بنام رعدی صدوق که مدتی در کویت ساکن بود (۱۱) در شعری بنام «چند آواز از کاروان

گمشده» (۱۲) که در سال ۱۹۶۴ سروده، نسل جدید اعراب فلسطینی را که در تبعید زاده شده‌اند، نشان

می‌دهد و می‌گوید که آنها آینده‌ای بهتر از والدین خویش ندارند. او دختر خود رولی را که تازه متولد

شده می‌نامد و می‌گوید:

صغیرتی أنت هنا عالم

من غیر لون، مستباح، شرید

أنت هنا یارلی

بنت غریب مستذل طرید

«آه دختر کوچک من!

تو در اینجا یک دنیا هستی،

اما بی رنگ، زیر پاله شده و آواره.

آه دخترم رولی!

تو بسیار غریبی و دختر مرد غریبی هستی که خوار و تبعیدی ست»

تمام شعرهایی که مثال زدیم، مثل دیگر شعرها نشان می‌دهد که شاعر فلسطینی در دیگر کشورها

پناهی برای خویش نمی‌یابد و نمی‌تواند سرزمین از دست رفته‌اش را در آنها پیدا کند. چون کشورهای

دیگر برای او بیگانه‌اند و این احساس، آرزوی بازگشت او به فلسطین را طبیعی و حقیقی نشان

□ هر عرب فلسطینی که بعد از

سال ۱۹۴۸ م. در عمان، دمشق،

بیروت، قاهره، بغداد یا هر جای

دیگر زندگی می‌کند در هیچ زمانی

نمی‌تواند درباره خود تصویری

غیر از بیگانه یا غریبه داشته باشد

و نخستین و قدیم‌ترین خواسته

روحي عمیق آنها بازگشت

به فلسطین است.

دو موضوع دیگر عشق و خداست (۸). بعد از ۱۹۴۸ زندگی سائق از نظر مادی مشکل نبود. او مدتی در دانشگاه آمریکایی بیروت تحصیل کرد. در سال ۱۹۵۱ جایزه بنیاد دوستی را کفلر را برای تحصیل در ادبیات تطبیقی در دانشگاه هاروارد به دست آورد و در سال ۱۹۵۹ مدرس ادبیات عرب در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن بود و تا سال ۱۹۶۲ در آنجا تدریس می‌کرد. او در دانشگاه کالیفرنیا هم از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ تحصیل کرد. اما آرزوی بازگشت به سرزمین مادری جایی که روزهای کودکی و عنوان جوانی‌اش در آن گذشته هر روز در او بیشتر و بیشتر می‌شد. او چون یک تبعیدی و پناهنده می‌نالند و وطن خویش را به یاد می‌آورد و وطنی که در سال ۱۹۴۸ ترک کرده است او می‌گوید:

تشققت قدمای، ابلانی العراء

و مقاعد البارکات ترکت

قرب أضلعی أضلعا جددا

نظری الشرطة شزرا

و تجرجرت من مکان لمکان،

معدما الا

من ذکریات طوال النهار لمنزل

کان لی بالامس

بالأمس و حسب

وفی العشایا

من رؤی

لسکنای فیه من جدید

می دهد.

این شعر از محمود سلیم ال حوت به نام «کمدی غربی» سند دیگری ست این شعر مثل دیگر اشعار منتشره از دیگر شاعران فلسطینی است.

یافا، لقد جف دمی فانتحبت دما
متی أراک؟ وهل فی العمر من أمد؟
أسی و صبح والذکری مجددة
محمولة فی طویا النفس للأبد

ما بال قلبی اذا ما سرت من بلد
یصبح من وجده فی الصدر وا بلدی
مهما استقام له من عیشة رغد
وجده هازنا بالعیشة الرغد
«یافا، از چشمانم خون جاری است.
چون اشک هایش خشکیده اند.
آیا من باز ترا خواهم دید؟

در خاطره من از تو روزهای روشن و شب هایی است که در روح عاشق من زندگی می کنند.

این چیست که قلبم را می آزارد؟
من فریادهای غمگانه ام را کجا ببرم؟
دریغاً سرزمین من!

چه نعمتی نصیب او شده است.

تنها خنده های تمسخر آمیزی که در پاسخ از زندگی شنیده است.

وقتی شاعر فلسطینی آرزوی بازگشت به سرزمین خویش را ابراز می کند، اغلب در جست و جوی خیرهایی است که از باد و ستارگان و پرندگان به گوشش می رسد.

شعری به نام «دریاچه درختان زیتون» (۱۳) که یوسف ال خطیب در ۱۹۵۷ سروده، مثال خوبی از این اشعار است. ال خطیب نگران است که اسرائیلی ها، خانه و دهکده شان را اشغال کرده اند و سعی دارد خشم خود را با سؤال از باد ابراز کند و از باد درباره سرزمین و دهکده اش می پرسد. باد خبرهای بدی می دهد که:

درخت زیتون حیاط خانه شان پژمرده شده
است خانه شان دلتنگ است
و بعد از رفتن صاحبانش در ناامیدی
غوطه وراست.

او به ستارگان رو می کند و از آنها همان سؤال را می پرسد.

اما ستارگان همان خبری را که باد گفته تایید می کنند.

شاعر عمیقاً غم زده می شود و بر بال پرندگان این خبر را می بیند تا به دهکده شان بیرند.

أقریننا، نفرت الیک أسراب العصافیر
أقول لها: اذا وافیت عند النهر قریننا
فحطی بعض ساعات، وبشی الدار لوعتنا

□ سائق، شاعر فلسطینی که در

میان انگلیسی زبان ها معروف تر

است، و از سال ۱۹۵۹ م. تا

۱۹۶۲ م. در دانشکده مطالعات

شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن،

تدریس و در دانشگاه های هاروارد

و کالیفرنیا تحصیل می کرد.

موضوع غالب در اشعار وی آرزوی

بازگشت به سرزمین مادری است؛

«... دیروز تنها دیروز از آن من بوده

است. من هر روز عصر منتظرم که

دوباره رویای اقامت در سرزمینم

به سراغم آید.»

نطالع وجهک المحزون کم أودی به الحزم
«آه» دهکده من.

من با بال پرندگان برایت پیغام فرستادم.

به آنها گفتم: وقتی به دهکده ما،

کنار آن رودخانه می رسید، کمی بالاتر بپرسید.

و به وطن ما قصه حسرت هایمان را بگویید.

به آن رودخانه بگویید که ما زنده نخواهیم ماند.

اگر در ما آرزوی بازگشت به وطن نباشد.

آه، دهکده من. به خاکت سوگند که هرگز طعم

خواب را نچشیده ام.

بیدارم از خاطره تو.

و پریم از اشک به خاطر تو.

تمامی روزها به آسمان خیره می شوم

و چهره غمگین ترا تماشا می کنم.

آه، چقدر رخسارت غم آلوده ست.

در میان شاعرانی که در تشنگی بازگشت

می سوزند، ابوسلمه را نام می بریم. اشعار او در

عزای سرزمین از دست رفته اش وابستگی او را به

خاک و اشتیاقش را به بازگشت به سرزمینش نشان

می دهد. در شعر «ما باز خواهیم

گشت» (۱۲) او تمام مناظر سرزمینش را به

تصویر می کشد. سواحل، رودخانه، تپه ها

و دشت ها او را صدا می زنند که برگردد.

«ای عشق من، فلسطین من، چگونه

می توانم زنده بمانم،

دور از دشت های تو،

دور از تپه های تو دامنه کوهسارانت

در خون غنوده اند.

آن سان که افق از آن گلگون ست، و اینها،

همه مرا صدا می زنند.»

شعر فدوا طوقان بنام «فریاد زمین» (۱۵)

که در سال ۱۹۵۴ سروده شده، اشتیاق

بازگشت را سوزان تر از آنچه گفتیم بیان

می کند. در این شعر میل بازگشت به

سرزمین مادری با فرستادن پیغام با پیام

رسانانی چون ستارگان و ماه انجام

می گیرد. شاعر به این نتیجه می رسد که یک

پناهنده باید کوشش بی وقفه ای انجام دهد

تا به سرزمینی که از آن جدا شده پیوندد. در

شرح خاطرات پناهنده، از سرزمینی که در

گذشته به او گنجینه هایش را ارزانی

می داشت و وضعیت بدی که او در حال

حاضر در آن زندگی می کند. چنین

می سراید:

سرزمینی که او از آن برخاسته می خواندش،

سرزمینی که سخاوتمندانه از همان روزها که طفلی

بیش نبود.

او را از پستانش تغذیه می کرد.

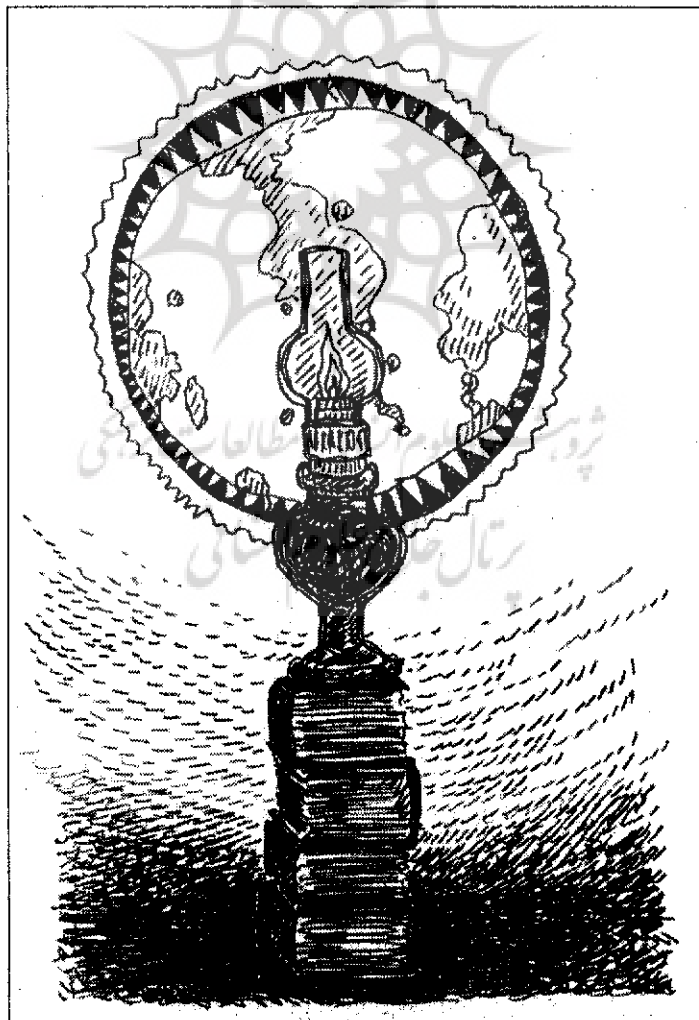
او در فراق وطنی که خاک لرزانش در بهاران

بأنا ما نعیش الیوم الا بانتظار غد

أقریننا و حق ثراک ما أغفی لنا جفن

یظل الشوق یسهنا، وینزف دمعنا البین

و أقمار السماء نظل فی مراتها نرنو



صدایش می کند می نالد و سنبله های گندم را می بیند که در زیر نسیم موج برمی دارند، همان گندمی که گنجینه طلای او بود.

او در ختان پرتغال را می بیند که در اهترزند و عطر و سایه از خود می پراکنند، آنگاه طوفان خیال در ذهنش آشوب می کند:

من چگونه می توانم سرزمینم را ببینم. من که حقوقم غصب شده و خود آواره مانده ام، آواره ای که از شرمساری سرشار است. آیا من باید اینجای زندگی کنم و اینجا بمیرم؟ چونان غریبه ای در سرزمینی بیگانه؟

با چنین محرک هایی که فرمانده وجود اوست، پناهنده خیمه اش را در یک شب بهاری ترک می کند، شبی که ستاره ها در آسمان روشن پراکنده اند و او را بسوی سرزمینش هدایت می کنند.

او از فاصله دور روشنایی های یافا را می بیند. او می تواند بوی هوا را هم که با رایحه شکوفه های تاریخ عطر آگین شده است بشنود. وقتی به سیم خاردار مرزی می رسد که او را از سرزمینش جدا کرده می ایستد. خوب می داند که عبور از مرز به قیمت جاننش تمام خواهد شد. اما توجهی نمی کند. چه چیز برای او ارزنده تر از مردن در خاک وطن است؟ از سیم های خاردار مرزی بی درنگ عبور می کند و به رؤیای خویش تحقق می بخشد.

این ابیات گزیده ای از شعر فریاد زمین فداطوقان است: «او در فراق سرزمین خود احساس اندوه می کند. خاکش را می بوید.

در ختانش را می بوسد. سنگریزه هایش را می قاپد. چونان طفلی، گونه و دهانش را به خاک می ساید، و از غمی که سالها تحمل کرده اشک می ریزد. او به نجوای قلبش که او را ستوال پیچ می کند گوش می دهد:

آیا تو برگشته ای؟ آری، دو قدم بسوی تو بازگشته ام و این دست من است. من اینجا می مانم، اینجا خواهم مرد، پس گورم را مهیا کن. دو قدم دورتر نگاهبانان فرومایه دشمن را می بیند که در کمین نشسته اند.

از چشمانشان تیرهای نفرت می بارد و تیری که شلیک می شود سکوت شب را درهم می شکند.»

خوش بینی، خصیصه دیگر اشعاری با این مضمون است. البته نمی خواهیم کتمان کنیم که احساس بدبینانه در مورد بازگشت در چند شعر نفوذ کرده است. اما به زبان ساده باید گفت که چنین اشعار بدبینانه ای اکثریت ندارد حتی بعد از شکست اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، شاعران عرب به طور عموم خیلی زود به آینده امیدوار شدند و ایمان محکمی در

□ در میان شاعرانی که در تشنگی بازگشت می سوزند، ابوسلمه را نام می بریم. اشعار او در عزای سرزمین از دست رفته اش وابستگی او را به خاک و اشتیاقش را به بازگشت به سرزمینش نشان می دهد.

«ای عشق من، فلسطین من، چگونه می توانم زنده بمانم، دور از دشت های تو، دور از تپه های تو دامنه کوهسارانت در خون غنوده اند.»

ابراز قابلیت اعراب برای بازپس گیری حقوق شان در فلسطین در شعر شاعران دیده می شود. شواهد به وضوح نشان می دهد که این امر در شعر شاعران فلسطینی یا اشعاری که دیگر شاعران سرزمین های عربی سروده اند به وضوح آشکار است و عجیب نیست که بازگویی چنین احساسی را در این شعر ببینیم:

«کلید خانه ام هر جا که بروم با من است و من همیشه آنرا با خودم در تمام آواره گی هایم

در بیابان های حسرت حمل می کنم.» (۱۶)

چون شاعران عرب ایمان خود به بازگشت را از دست نداده اند، فلسطین به سهم خود منتظر بازگشت فرزندان خویش است. با وجود اینکه این امید سال ها عقیم مانده اما اطمینان او به بازگشت و ادارش می کند که خوب بپوشد و جای با برگ های نعنای بنوشد در آن هنگام که در انتظار پایان شب نشسته است:

«مادرم، وقتی که سرزمینم را ترک می کردم بمن گفت تو باز خواهی گشت. از آن لحظه او منتظرست و برگ های نعنای را چون عزیزترین کسان خود حفظ کرده است تا در جای کسی بریزد که جای نعنای را دوست دارد، کسی که شامگاهان می آید.» (۱۷)

در پی این بحث، ارزنده است بگوئیم بعضی از نویسندگان عرب انگیزه جدید اعراب نسبت به فلسطین را کمتر از همدردی که در مزامیر ابراز شده است نیافته اند.

«اگر من ترا فراموش کنم، ای اورشلیم. بگذار دست راستم بریده شود.»

اگر من ترا بخاطر نیاورم، بگذار زبانم به سقف دهانم بچسبد. اگر من اورشلیم را به هر خوشی و لذت پایدار ترجیح ندهم.» (۱۸)

در حقیقت این مزمور در اشعاری که بعضی شاعران عرب هم سروده اند طنین انداز است معین بی بسی سو، شعری به نام خدای اورشلیم سروده که کپی مزمور است:

«بگذار دست راستم مرا از یاد ببرد. و چشمان عاشقم مرا فراموش کند. برادر من و تنها دوستم همه مرا از یاد ببرند. اگر من بخاطر نیاورم که خدای اورشلیم چنین سهمگین روی سینه سرزمین ما دراز کشیده و غسل و شیر از قطرات خون ما می افشرد تا زندگی کند و هیولا بزاید.»

منابع

- 1- yusuf al khatib, DIWAN al-watan al-muhtall p.13.
- 2- see A.L.Tibawi, "visions of the Return:" The middle East Journal, Vol.XVIII, 1963, p.509.
- 3- See "Hiwar ma. Jabra Ibrahim jabra," shueun filastiniyya, pp.77. April 1978, pp. 176-192.
- 4- Tamm, unfilestiniyxz fil-madina, pp. 61-63.
- 5- Al-mahzala al-'Arabiyya.
- 6- ibid., p.11.
- 7- p. 60.
- 8- برای مطالعه مفهوم این تمها در شعر سائق نگاه کنیید به- Issa j.Bouillata, "The Be-leaguered unicorn: a study of tam fig sayigh", Jour nat of Arabic literature, Vol. IV, 1973, pp.69-93.
- 9- Al-Qasida kaf, poem no. 14.
- 10- Al-Adab no. 6, yune 1960, p.17.
- 11- او مشاغل متعددی در آنجا داشت: ویراستار مجله هفتگی الوطن، مفسر سیاسی مجله هفتگی الهدف و صاحب منصب وزارت دفاع. او در سال ۱۹۶۶ کویت را ترک کرد نگاه کنید به: al-Badaw Ial-mufath tham, ul-adlb, no. 11, Novembr 1968, p. 32.
- 12- Al-Aqlam, istyear, no. 4, December 1964, p 51.
- 13- Al-Adab, no. 10, October 1957, p. 17.
- 14- Diwan Abi Salma, pp. 172-174.
- 15- Diwan Fadwa Tuqan, pp. 153-161.
- 16- Harun Hashim Rashid, Hatta ya.ud sha.buna, p 119.
- 17- From a poem entitled tasharrud by Hikmat al-'Attifi, al-Adab, no. 4 April 1964, p. 47.
- 18- مزمور ۱۳۷، سرودهای ۵ و ۶، Psalm 137, verses 5, 6

منابع